

کلیشه‌کشی^۱



سیدحمید حیدری ثانی^۱

تکیه کلام

سر کلاس استادی می‌نشینم که به تکیه کلامی دچار است و مدام می‌گوید: «خدمت شما عرض کنم که...». این علف هرز آن قدر در کلامش ریشه دوانده است که گاه در وسط یک جمله، بله دقیقاً وسط جمله، آن را می‌گوید و در بسیاری از جملات، دو بار و سه بار!

تغییر فرهنگی خدمت شما عرض کنم که سه رکن دارد. برای دستیابی به خدمت شما عرض کنم که تغییر فرهنگی باید خدمت شما عرض کنم که تلاش کرد تا ابتدا خدمت شما عرض کنم که دانش مخاطبان تغییر کند؛ سپس خدمت شما عرض کنم که نوبت بینش است و آخر خدمت شما عرض کنم که رفتار.

جلسه اول، اواسط کلاس طاقتم طاق شد. گفتم بگذار آماری بگیرم و ببینم بسامد این تکیه کلام در سخن او چقدر است. بعداً فهمیدم اتفاقاً یکی از هم‌کلاسی‌ها نیز این کار را کرده است. نتیجه شمارش من و هم‌کلاسی‌ام شگفت‌آور است: این استاد در هر دقیقه، ۱۰ تا ۱۵ بار می‌گوید:



۱. سرویراستار مؤسسه «ویراستاران»، دفتر مشهد؛ heydarisani@ymail.com

«خدمت شما عرض کنم که...». در آن کلاس ۹۰ دقیقه‌ای بیش از ۱۰۰۰ بار این عبارت را تکرار کرد!

تکیه کلام چیست؟ عبارتی است که «گوینده، ناخودآگاه و از سر عادت و ناخواسته آن را در کلامش تکرار می‌کند و معنایی نیز از آن در نظر ندارد.» گوینده با تکرار تکیه کلام می‌خواهد نفس بگیرد و به ذهنش فرصتی بدهد تا ادامه جمله‌اش را نظم دهد یا درباره محتوا بیندیشد. در واقع، ذهن این گوینده، به نفس گرفتن با تکیه کلام معتاد شده است:

در زبان‌پریشی، رشته تداومی‌ها گسسته می‌شود. تکیه کلام واژه‌ای میانجی است که میان این رشته‌ها قرار می‌گیرد و کار به هم‌رسانی تداومی‌ها را هموار می‌کند و به زبان‌پریش، امکان آن را می‌دهد که وقفه ایجادشده و کلام متوقف را از سر گیرد.^۲

البته این چند کلمه، چندان کمکی به گوینده نمی‌کند؛ مانند همه اعتیادهای جسمی که ماده مخدر پس از مدتی، اثرش را از دست می‌دهد و به عادت‌ی آزاددهنده تبدیل می‌شود. برای نمونه، آن استاد فرهیخته که عضو هیئت علمی نیز هست، در آغاز، آگاهانه آن تعبیر را به کار می‌برده و به ذهنش فرصتی می‌داده است تا لحظه‌ای، تمرکز کند؛ اما به تدریج به آن معتاد شده است. او به آن عبارت حساس نبوده و اجازه داده است در زبانش ماندگار شود. این شده که آن تکیه کلام در ضمیر ناخودآگاه وی جا خوش کرده است.

نمود خارجی این مشکل زبانی، یکسان نیست و تکیه کلام در هر کس، با دیگری متفاوت است. برای نمونه، این‌ها بعضی از تکیه کلام‌هایی

1. Catch phrase, Catch word, Slogan

۲. حمید حیاتی در: hamidhaiati.blogfa.com/post-14.aspx

است که شنیده‌ام:

حالا، ببین، دقت می‌کنی؟، به قول معروف، به قول یارو گفتنی، مثلاً، به اصطلاح، گوش کن، فهمیدی، عارضم که...، خدمت شما عرض کنم که...، دیگه، خب دیگه، خب، در واقع.

از نگاه روان‌شناسی، تکیه کلام اختلالی گفتاری است. این اختلال ممکن است زمینه‌ای روانی داشته باشد یا ناشی از آسیب‌های جسمی مانند کم‌شنوایی باشد. تکیه کلام را شاید بتوان در گروه «تیک عصبی»^۳ قرار داد. تیک به حرکات تکراری و سریع و هم‌شکلی گفته می‌شود که معمولاً به صورت غیرارادی و ناگهانی اتفاق می‌افتد. تیک عصبی دو نوع است: تیک جسمی و تیک صوتی.^۴ منشأ روانی تیک عصبی عموماً اختلال شخصیت «وسواس جبری»^۵ است.

اما از نظر زبانی، تکیه کلام گفتار را از زیبایی می‌اندازد و شنونده را می‌آزارد. تکیه کلام‌های پُر تکرار نشان می‌دهد گوینده تمرکز ندارد، آگاهی‌اش در موضوع کافی نیست، در گفت‌وگو مقابل جمع ضعف دارد و شاید کم‌روست. سخنور توانمند می‌کوشد تا تکیه کلام‌ها را از زبانش بیرون

3. Tic disorder

4. نک: www.tebyan.net/newindex.aspx?pid=279441

۵. وسواس اجباری (Obsessive-compulsive disorder, OCD) اختلالی اضطرابی و مزمن است که با اشتغال ذهنی مفرط به نظم و ترتیب در امور جزئی و همچنین کمال طلبی همراه است؛ تا حدی که به از دست دادن انعطاف‌پذیری و کارایی می‌انجامد. اختلال وسواس جبری دو گونه فکری و عملی دارد: ۱. افکار و تکانه‌ها یا تصورات عودکننده مزاحم و مداومی که به اضطراب منجر می‌شوند؛ ۲. رفتارهایی تکراری که فرد به قصد رهایی از پریشانی مجبور است آن‌ها را انجام دهد؛ مانند شستن چندباره دست، ترتیب و دسته‌بندی اشیاء، آرایش وسواسی یا انجام دادن اعمال مذهبی بیش از اندازه (نک: ویکی‌پدیای فارسی، مقاله «وسواس فکری عملی»؛ برای مطالعه بیشتر، نک: alef.ir/vdcbs9b8zrhb9fp.uiur.html?199357).



کند و به عوض، به سراغ افزایش دامنه لغاتش برود و در موضوع سخن نیز دانشش را بیوراند. البته تکیه کلام به خودی خود اشتباه نیست: «خدمت شما عرض کنم که...» معنا دارد و در جای خودش درست است. نیز «به قول معروف» یا «مثلاً»، حتی «به قول گفتنی» را گرچه درست نیست، می‌توان به عنوان تعبیری محاوره‌ای پذیرفت. تکرار بی حساب این‌ها مشکل‌ساز است؛ چون زنده می‌شود و مُخَلّ انتقال پیام.

در متون پیشین این گونه از تکیه کلام یاد شده است: جاحظ از عتابی نقل می‌کند که روزی یکی از معاصرانش از او از معنای بلاغت پرسید و او گفت: «هرکه مقصود خویش را بدون تکرار و لکنت و یاری گرفتن به تو بفهماند...» پرسشگر پرسید: «معنای تکرار و لکنت را می‌دانم. منظور تو از یاری گرفتن چیست؟» گفت: «نمی‌بینی برخی از سخنوران در مقاطع سخن خویش، تکیه کلام‌هایی دارند و مثلاً می‌گویند: «یا هنا، یا هذا، یا هیه، گوش کن، بفهم، مگر نمی‌دانی؟ و مگر نمی‌اندیشی؟ این تکیه کلام‌ها و امثال آن‌ها مایه تباهی سخن‌اند.»^۱

برای از بین بردن تکیه کلام چه باید بکنیم؟ باید اول بفهمیم چه تکیه کلامی داریم. می‌توانیم از دوستان و هم‌صحبت‌هایمان بپرسیم. سپس باید تصمیم بگیریم آن را به کار نبریم؛ یعنی به استفاده از آن عبارت حساس شویم. حتی می‌توانیم از اطرافیانمان بخواهیم که ما را بگیرند. پس باید بخواهیم، تلاش کنیم و تمرین کنیم تا موفق شویم. سیدمحمدعلی حسینی زهان می‌گوید: «در هر درس، با شاگردانم شرط می‌کنم که هرکس بتواند کلمه‌ای تکرار شونده در سخنان من بیابد، در آن واحد درسی، یک نمره به او جایزه بدهم. این رقابت و ارزیابی مستمر، باعث

شده است هیچ تکیه کلامی نداشته باشم.» پرسش آخر این است که آیا تکیه کلام در نوشته‌ها هم وجود دارد؟ متأسفانه پاسخ مثبت است. حسن ذوالفقاری در این باره می‌گوید:

گاهی طولانی شدن برخی از جملات، ناشی از کاربرد تکیه کلام‌ها و اصطلاحات خاصی است که امروزه دیدن آن‌ها برای مخاطبان مطبوعات، امری عادی شده است. عباراتی نظیر «گفتنی است که»، «در همین حال»، «این در حالی است که»، «براساس همین گزارش»، «این گزارش همچنین حاکی است که» و... که می‌توان آن‌ها را عبارات کلیشه‌ای نامید، از این دست هستند.

البته تکیه کلام‌های نوشتاری به زندگی تکیه کلام‌های گفتاری نیستند و حتی نویسنده آن‌ها را آگاهانه به کار می‌برد:

ممکن است در نگاه اول به نظر برسد بسیاری از این عناصر زبانی در مقوله حشو جای می‌گیرند و باید از زبان مطبوعات حذف شوند؛ اما باید به این نکته هم دقت کرد که این کلمات و عبارات، گاهی بار معنایی خاصی دارند و برای ایجاد ارتباط میان بخش‌های مختلف کلام به کار می‌روند.^۲

اما می‌توان این‌طور نتیجه گرفت: نویسنده‌ای توانمند است که برای ارتباط بخشی به مطالبش، به سراغ راه‌های دیگری غیر از تکیه کلام‌ها هم برود.

۲. حسن ذوالفقاری و دیگران، الگوهای غیرمعیار در زبان مطبوعات، پژوهشی به سفارش دفتر مطالعات و توسعه رسانه‌های معاونت مطبوعاتی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، اجرا شده در مرکز تحقیقات زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس، زمستان ۱۳۸۵، منتشر شده در: www.modares.ac.ir

۱. جهان دوست سبزه‌پور، «تکرار بلاغی؛ اهمیت و لزوم بازنگری آن»، پژوهش‌های فلسفی، ش ۲۱۱، پاییز و زمستان ۱۳۸۸، ص ۸۳، به نقل از: شوقی ضیف، تاریخ و تطور علوم بلاغت، ترجمه محمدرضا ترکی، تهران: ۱۳۸۳، ص ۵۳.



چیز کن!

یکی از اقوام، خیلی از «چیز» استفاده می‌کند: «آن چیز را بده.» «چیز توی یخچاله. بردار درِشو چیز کن.» «بعضی وقت‌ها کلافه می‌شویم: «بابا چیز چیه؟ چیزو باید چه کارش کنیم؟» اوایل می‌گفت: «شما چقدر آی کیو پایین هستین!» آن قدر به او گفتیم تا بالاخره قبول کرد خطا از خودش است. خدا را شکر، الان این واژه در کلامش کمتر شده است. چرا؟ چون:

اشتباهش را پذیرفته است، خواسته است کمتر چیز چیز کند، تمرین کرده است، مچش را گرفته‌ایم، دوباره تلاش کرده است و کم دارد موفق می‌شود.

این همان راهکار نجات از تکیه کلام است که چند خط قبل گفتیم؛ اما «چیز»ی که در بالا مثال زدیم، تکیه کلام نیست. با حذف تکیه کلام، مشکلی در معنا پیش نمی‌آید: «به قول یارو گفتنی، باید این قدر اینجاست تا علف زیر پات در آد.» اما با حذف «چیز» کلام بی‌معنا می‌شود: «... توی یخچاله. بردار درشو ... کن.» این آسیب «کلیشه»^۱ نام دارد: «واژه‌ای پُر تکرار که در جای واژه‌های دیگر می‌نشیند و در غیر از معنای اصلی خود به کار می‌رود.» البته ریشه این آسیب کلامی و آثارش شبیه تکیه کلام است؛ بنابراین من این دو را خواهر خوانده هم می‌دانم!

زبان‌بازکردن دخترم فاطمه‌سادات را هیچ‌وقت از یاد نمی‌برم. از هشت‌نهمه‌هاگی آغاز شد. حدوداً یک‌ساله بود که چندین کلمه یاد گرفته بود. گاهی، صحبت که می‌کرد، واژه‌ای از یادش می‌رفت. متوقف می‌شد و نمی‌توانست ادامه دهد: «بابا، ... بابا، ...» تلاش می‌کرد تا نام

۱. واژه‌ای فرانسوی است: clichée. معنای لغوی آن، هر نوشته یا تصویری است که برای چاپ، روی چوب یا فلز حک می‌کنند؛ اما مجازاً به هر چیزی گفته می‌شود که تکراری است (فرهنگ لغت عمید).

مطلوبش را به خاطر بیاورد. گاهی یادش می‌آمد و ادامه می‌داد: «بابا، ... بابا، ... بابا، سیب.» گاهی هم نه. می‌ماند تا ما به او می‌رساندیم یا دستمان را می‌گرفت و می‌برد نشانمان می‌داد. وقتی واژه‌ای یادش نمی‌آمد، کلامش را ادامه نمی‌داد تا آن را می‌یافت. این تلاشش، در نظر من زیبا بود و برایم آموزنده. این گذشت و او از ما بزرگ‌ترها فرا گرفت می‌تواند فکر نکند و جای خالی را با «چیز» پر کند: «بابا، چیز بده.» و ما بودیم که باید می‌یافتیم این چیز چیست! ذهن دخترم دیگر به تلاش برای یافتن واژه‌ها نیاز نداشت!

«چیز» در گفتار روزمره ما، با ما چه می‌کند؟ آسیبش این است که ذهنمان را از تکاپو برای یافتن واژه‌ها بی‌نیاز می‌کند و در حالت بیمارگونه‌اش، آن را از این تلاش باز می‌دارد. نیز زیبایی کلاممان را می‌گیرد و آن را بی‌ریخت می‌کند. بدترین نتیجه‌اش هم این است که مخاطبمان مقصود ما را نمی‌فهمد یا اشتباه می‌فهمد. گاهی که برای اقوام داستان بالا، از داخل یخچال، «چیز» می‌آوردیم، با تعجب می‌گفت: «مگه من زُب خواستم. گفتم چیزو بده.» و باز ما بودیم که حیرت‌زده به او زل می‌زدیم. وقتی هم می‌گفتیم: «چرا این‌طور صحبت می‌کنی؟» می‌گفت: «شنونده باید عاقل باشد!»

کلیشه «چیز» غالباً در ساحت گفتاری کلام ما رخ می‌نماید؛ اما دیگر کلیشه‌ها در نوشتار ما دامن گسترانده‌اند. در ادامه، با یکی از آن‌ها آشنا می‌شویم: بالا.

بالا

امروزه در گفت‌وگوهای رسمی، بسیاری اوقات در جایی که می‌خواهند مقدار زیاد را برسانند، از «بالا» استفاده می‌کنند. این در حالی است که معنای لغوی «بالا»، چیزی است که در مکانی فراتر از چیز دیگر قرار دارد یا مکانی است که در مقایسه با شیء دیگر، در موقعیتی دورتر از زمین یا سطح زیرینش قرار گرفته است. ببینید آیا در



جمله زیر، «بالا» در معنای خود به کار رفته است:

انیمشین‌ها تأثیر بالایی بر کودکان می‌گذرانند.

۱۳. این تصادف زنجیره‌ای، خسارت‌های بالایی زد.

۱۴. قیمت بلیت قطار شهری بالا رفت.

۱۵. بسیار بالا بودن صدای تلویزیون به شنوایی کودکان آسیب می‌زند.

۱۶. تجمع بالای دو نفر، ممنوع!

۱۷. هزینه‌های بالای زندگی، مردم را از کتاب‌خوانی باز می‌دارد.

۱۸. حجم بالای کالاهای بلوکه‌شده در گمرک، زنگ خطری برای مسئولان است.

۱۹. دکتر حسابی در جوانی، به مدارج بالای علمی دست یافت.

۲۰. به اتومبیل مدل بالا با راننده نیازمندیم.

۲۱. به بالای کوه رفت.

حال پیشنهادهای من برای هر مثال را بخوانید. ببینید کدام‌ها به ذهن شما رسیده است و کدام‌ها نه. شاید هم واژه‌هایی یافته باشید که در این فهرست نیست:

«بالا» در اینجا به جای یکی از این واژه‌ها نشسته است: تأثیر زیاد، تأثیر عمیق، تأثیر ماندگار، تأثیر مهم و... به سراغ مثال‌های زیر بروید. در جلوی هرکدام، واژه‌هایی را بنویسید که بالا جایشان را غصب کرده است. این، تمرین خوبی است تا ده‌ها واژه کمرنگ‌شده در ذهنتان را مرور کنید:

۱. فردا به میزان بالایی از گرمی هوا کاسته می‌شود.

۲. بازیکنان از روحیه بالایی برخوردارند.

۳. نوشتن درباره بزرگان، دقت بالا می‌خواهد.

۴. در دمای بالای ۱۵ درجه سانتی‌گراد نگهداری شود.

۵. بالابودن اشتیاق دواطلبان باعث شد در روز اول، ظرفیت دوره تکمیل شود.

۶. با دنده بالا رانندگی نکنید.

۷. در ولتاژ بالا، سوختن سیم‌ها دور از انتظار نیست.

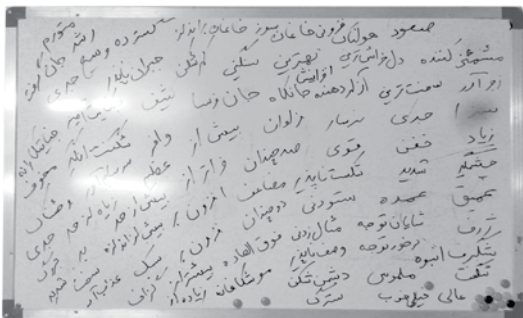
۸. درآمدش خیلی بالاست.

۹. بالاترین شکنجه بی‌خوابی است.

۱۰. قتل بی‌شک بالاترین فساد به حساب می‌آید.

۱۱. با فشار بالای آب بشویید.

۱۲. با تضمین بالاترین کیفیت!





بشمارید و ببینید «بالا» به جای چند واژه نشسته است. حدود یکصد واژه را که من نوشتم. این، بدی کلیشه است. کلیشه «بالا» باعث می شود این همه واژه در ذهن ما کمرنگ شوند و کم کم از زبانمان بروند؛ یعنی زبان لاغر شود و بمیرد. ما با خود واژه «بالا» دشمنی نداریم، چون معنادار است و در فارسی بوده و به کار رفته است؛ با کاربرد کلیشه‌ای اش دشمنیم، یعنی اینکه بیاید و در جای واژه‌های دیگر بنشیند. منشأ ورود این کلیشه به زبان ما، ترجمه‌های اشتباه بوده است. مترجمان کم‌مایه وقتی عبارت‌هایی این‌چنینی را دیده‌اند: high accuracy و high capacity و high temperatures و high Sensitivity و high potential. آن‌ها را به «دقت بالا» و «ظرفیت بالا» و «دمای بالا» و «حساسیت بالا» و «پتانسیل بالا» ترجمه کرده‌اند. این باعث شده است خوانندگان این متن‌های بیمار گمان کنند بالا به معنای مقدار زیاد نیز هست.

کلیشه را بکشید!

کلیشه زبان را از تنوع می‌اندازد؛ زیرا به جای چندین واژه فقط یک واژه می‌نشیند و کم کم آن‌ها را از زبان کوچ می‌دهد. ناصر نیکوبخت درباره کلیشه می‌گوید:

[کلیشه] کاربرد واژه یا عبارتی به صورت تکرار قالبی و بدون تفکر، برای مفاهیم گوناگون است. این تعابیر و واژه‌ها به سرعت در زبان منتشر می‌شود و جای تعابیر دیگر را می‌گیرد.^۱

شاید این آسیب در مقیاس چند واژه، حساسیت‌برانگیز نباشد. پس به این گزارش ابوالحسن نجفی توجه کنید:

۱. ناصر نیکوبخت، مبانی درست‌نویسی زبان فارسی معیار، چ ۳، تهران: چشمه، ۱۳۸۹، ص ۱۱۳.

۱. زیاد، فراوان، چشمگیر؛ محاوره‌ای: خفن.
۲. خوب، قوی، خدشه‌ناپذیر، خلل‌ناپذیر، استوار، پولادین، توپ.
۳. عمیق، ژرف، بسیار، موشکافانه، فراوان، ریزبینانه، درست و حسابی، ژرف‌اندیشانه؛ محاوره‌ای: درست و درمون، آدمیزادی.
۴. بیش از، فراتر از، افزون بر، زیادت.
۵. فراوان‌بودن، مثال‌زدنی‌بودن، شدت، وصف‌ناپذیربودن، سوزان‌بودن.
۶. سبک (با دنده پایین؛ با دنده سنگین).
۷. ولتاژ قوی، فشار قوی، ولتاژ زیاد برق، با افزایش ولتاژ برق.
۸. خیلی خوب، هنگفت، خیلی عالی، خیلی زیاد، چشمگیر؛ محاوره‌ای: آدم‌واری، ریاستی، خیلی توپ، چشم‌درآر.
۹. بدترین، جانکاه‌ترین، جان‌فرساترین، زجرآورترین، آزاردهنده‌ترین، روح‌فرساترین، دردناک‌ترین، عذاب‌آورترین، رنج‌آورترین، سخت‌ترین، طاقت‌فرساترین، دشوارترین؛ محاوره‌ای: پدردرآرتین.
۱۰. بدترین، کثیف‌ترین، ناهنجارترین، بزرگ‌ترین، زشت‌ترین، فجیع‌ترین، ظالمانه‌ترین.
۱۱. فشار زیاد، فشار شدید.
۱۲. بهترین، برترین، عالی‌ترین، مطلوب‌ترین.
۱۳. وسیع، شدید، هنگفت، زیاد، سنگین، جبران‌ناپذیر؛ برای خسارت‌های دیگر: بنیان‌برکن، خانمان‌سوز، خانمان‌برانداز.
۱۴. افزایش یافت، رشد کرد، فزونی یافت، کمرشکن شد.
۱۵. بسیار زیاد بودن.
۱۶. بیش از، افزون بر، فزون بر، فراتر از.
۱۷. زیاد، فراوان، سنگین، میلیونی، کمرشکن، سنگین.
۱۸. زیاد، انبوه.
۱۹. عالی.
۲۰. جدید.
۲۰. این مثال، درست است.



طی پژوهشی که چند سال پیش در فرهنگستان زبان و ادب فارسی در زمینه مطبوعات انجام دادیم، به این نتیجه رسیدیم که روزنامه‌های ما تنها با ۷۰۰ لغت تمام مطالب علمی، ادبی، هنری، داستانی و غیرداستانی خود را بیان می‌کنند.^۱

حیرت‌آور نیست؟! فقط ۷۰۰ کلمه؟! آیا این اشکال از زبان فارسی است؟ ایشان ادامه می‌دهد:

فارسی گفتاری ما تنها با کلمه «سر»، ۶۰۰ ترکیب ساخته و بسیاری از این اصطلاحات هم ادبی است. با این وضعیت بازهم باید بگوییم زبان فارسی، زبانی فقیر است...؟! آیا ضعف در زبان فارسی است یا زبان نویسندگان ما؟

هومن عباس‌پور درباره این آمار می‌گوید:

معنای این حرف این است که نویسندگان و مترجمان ما، به سبب فقر واژگانی، بسیاری از مفاهیمی را که در ذهن دارند، درست و کامل بیان نمی‌کنند و به کلمات کلیشه‌ای متوسل می‌شوند. مثلاً می‌نویسند: «فلانی این حزب را ایجاد کرد»؛ ولی از سر تنبلی یا ناشیگری حاضر نیستند به دنبال تعبیر مناسب بگردند که «تأسیس کردن» یا «تشکیل دادن» است.^۲

این آمار را بگذارید کنار آمار دیگری که تعداد واژگان شاهنامه فردوسی را پس از حذف تکرارها گزارش می‌دهد: بیش از ۸۰۰۰ واژه! الان چه بر سر زبانی آورده‌ایم که فقط در زمینه اسطوره و تاریخ و حماسه این همه واژه داشته است؟ حالا حق را به من می‌دهید که بگویم: «کلیشه را بکشید؛ چون کلیشه زبان را می‌کشد»؟

کلیشه زیبایی زبان ما را می‌گیرد. فقر واژگانی، نوشته را کسالت‌بار و بی‌روح و خسته‌کننده می‌کند. خواننده تنوع طلب است و یک‌نواختی جمله‌ها یا واژه‌ها یا لحن عبارت‌ها، موجب خستگی زودرس او می‌شود. غنای واژگانی، وام‌دار تنوع و تعداد کلمات غیرتکراری و غیرمنتظره در نوشته است.^۳

کلیشه ذهن ما را تنبل می‌کند. درباره این اشکال، در مبحث تکیه کلام صحبت کردم. این گزارش را نیز بخوانید: «در پژوهشی که درباره سخن‌گفتن مجریان انجام شده، به این نتیجه رسیدند که اکثریت قریب به اتفاق مجریان تلویزیونی متأسفانه نمی‌توانند بیشتر از ۲۲۰ کلمه حرف بزنند.»^۴

فارسی فصیح، نتیجه کلیشه‌زدایی

اگر به دنبال فارسی فصیح هستید، از کلیشه فرار کنید! سخن از کلیشه، در ساحت فصاحت کلام است؛ وگرنه می‌شود توجیهاتی زبانی برای کاربرد کلیشه‌ها یافت: برخی کلیشه‌ها چون در نوشتار و گفتار رایج شده‌اند، به عنوان غلط رایج، مشمول تحول زبانی هستند. همچنین برای بعضی

۳. ابوالفضل خطیبی، «نگاهی به فرهنگ‌های شاهنامه؛ از آغاز تا امروز»، نامه فرهنگستان، ش ۳/۴، ص ۵۴.

۴. نک: رضا بابایی، بهتر بنویسیم، ج ۲، قم: ادیان، ۱۳۹۱، ص ۲۰۱ و ۲۰۲.

۵. گفت‌وگوی ماهنامه همشهری آیه با فرزاد جمشیدی، مجری برنامه سحرهای ماه رمضان شبکه یک سیما (ماه خدا) که در شماره سوم این نشریه در تیر ۱۳۹۱ منتشر شده است. نکته جالب این گزارش این است که جمشیدی رمز موفقیت خود را ۱۳۶۰ ساعت مطالعه از ۱۵ شوال تا رمضان سال بعد اعلام می‌کند: ۳۴۰ روز، هر روز ۴ ساعت.

۱. دوره «امکانات زبان فارسی در ترجمه» در شهر کتاب مرکزی، گزارش شده در:

www.persian-language.com/news-7918.html

۲. شورای ویراستاران انتشارات فنی ایران، ویراستار؛ مقالات و گفت‌وگوهایی در عرصه ویرایش، ج ۱، چ ۱، تهران: انتشارات فنی ایران، ۱۳۹۲، ص ۱۰۴.



۳. دولت نسبت به تعیین معاون سیاسی وزارت کشور حساس است.
 ۴. دانشجویان نسبت به سخنان استادشان نقد دارند.
 ۵. همه ما نسبت به هم توقع احترام متقابل را داریم.
 ۶. کمی نسبت به شوهرم حساسم.
 ۷. جامعه ما نسبت به عملکرد ما نسبت به خودرو راضی نیست.
 ۸. نخبگان نسبت به جامعه مسئول اند.
 ۹. امسال، نسبت به پارسال، شاهد رشد چشمگیری بودند.
- این هم پاسخ‌های درست:
- ۱ تا ۴ و ۶. به؛
 ۵. از؛
 ۷. به، درباره؛
 ۸. در برابر، در قبال، در مقابل، در پیشگاه؛
 ۹. این مثال درست است. «نسبت به» به معنای «در مقایسه با» اشکالی ندارد. هر وقت خواستید نسبت‌سنجی کنید، می‌توانید نسبت به را به کار ببرید.
- «نسبت به» گاهی درازنویسی هم درست می‌کند: «نسبت به تکمیل مدارک اقدام کنید» به جای «مدارک را تکمیل کنید».
- عدم...**
- «عدم» پیشوندی منفی‌ساز محسوب می‌شود و نقش‌نماست. خدمتی که عدم به زبان فارسی کرده است، کمرنگ کردن ادات منفی‌ساز فارسی بوده است:
۱. ن: عدم بازگشت، عدم داشتن تمرکز، عدم ریختن زباله، عدم ترس از تاریکی؛
 ۲. بی: عدم حوصله، عدم دقت، عدم توجه به قانون، عدم سواد، عدم صبر؛
 ۳. نا: عدم آگاهی، عدم شکیبایی، عدم جوانمردی؛
 ۴. نکردن: عدم قبول، عدم درک، عدم دریافت

کلیشه‌ها مثل «بالا» می‌توان وجهی ادبی مثل استعاره دست‌وپا کرد. با این حال اگر می‌خواهید کلامی فصیح و زیبا و خواندنی از خود به جای بگذارید، باید کلیشه را از زبان خود بیرون کنید. ذوالفقاری درباره کلیشه می‌نویسد:

چنین تعابیری در زبان فارسی امروز کم نیست که قالبی و بدون اندیشه گرت‌برداری شده و برای مفاهیم مشترک به کار می‌رود. این تعابیر از لطف، زیبایی و رسایی کلام می‌کاهد.^۱

این را بگویم که کلمه‌های کلیشه‌شده، ذاتاً بد نیستند؛ تکرارشان بد است. می‌توان بر کاربرد کم‌پسامد واژگان کلیشه‌ای چشم فرو بست. با کاربرد بی‌حساب واژه‌های کلیشه‌شده در متن مخالفیم.

می‌خواهیم چند کلیشه دیگر را بشناسیم:^۲ نسبت به

کلیشه «بالا» در مقوله‌های هفت‌گانه زبان، صفت محسوب می‌شود. جالب است بدانید دیگر مقوله‌های زبان نیز کلیشه می‌شوند. مثلاً «نسبت به» حرف اضافه (نقش‌نما) است. این حرف، ترجمه عبارتی فرانسوی است: «à l'égard de» و از این طریق وارد زبان ما شده است. عبارت‌های زیر را بخوانید و حرف اضافه مناسب را در جای نسبت به قرار دهید:

۱. مهسا نسبت به من محبت دارد.
۲. مردم مصر نسبت به تبرئه حسنی مبارک معترض اند.

۱. حسن ذوالفقاری، راهنمای ویرایش و درست‌نویسی، چ ۱، تهران: علم، ۱۳۸۷، ص ۱۸۳.

۲. برای اولین بار، مبحث کلیشه به صورت گسترده در اینجا مطرح شده است: محمدمهدی باقری، جزوه آموزشی کارگاه ویرایش و درست‌نویسی، ویرایش ۱۴، چ ۹۴، تهران: مؤسسه ویراستاران حرفه‌ای پارس، ۱۳۹۳، ص ۲۲ تا ۲۴، مبحث کلیشه‌گشی. کلیشه‌های بالا، نسبت به، قابل، مورد، داشتن و یک را از این جزوه بر گرفته‌ام.

- پیامک‌های تبلیغاتی، عدم مخالفت، عدم همکاری، عدم تلاش برای...، عدم فعالیت، عدم اجرای قانون؛
۵. نشدن: عدم تحقیق، عدم موفقیت، عدم کامیابی؛
۶. نبودن: عدم آگاهی، عدم پاسخ‌گویی، عدم شفافیت؛
۷. نداشتن: عدم بضاعت، عدم دید کافی، عدم اطمینان؛
۸. نبود: عدم وجود.
- گاهی نیز خطای منطقی درست می‌کند: «عدم وجود توان پاسخگویی». کاربرد صحیح «عدم»، معنای فلسفی آن، در مقابل «وجود» است.

قابل

ترکیب قابل و غیرقابل با گره‌برداری وارد زبان فارسی شده است. پسوند able در انگلیسی و فرانسوی، شایستگی و امکان را بیان می‌کند. مترجمان بی‌سواد آن را به قابل و منفی‌اش را غیرقابل ترجمه کرده‌اند: unacceptable شده است غیرقابل قبول! فکر می‌کنید این قابل ناقابل به جای چند ساختار صفت‌ساز فارسی نشسته است. در ضمن ۹۴ دوره ویرایش «ویراستاران» و با یاری بیش از ۳۰۰۰ دانش‌پذیر این دوره‌ها، تاکنون ۱۸ ساختار شناسایی کرده‌ایم:

۱. اسم مصدر + پذیر: غیرقابل نفوذ؛
۲. اسم + کردنی: قابل ذکر؛
۳. اسم + شدنی: قابل اجرا؛
۴. مصدر + «ی» لیاقت: غیرقابل تحصیل، غیرقابل قبول. یعنی بگویید تحصیل نکردنی و قبول نکردنی. البته بهتر از آن این است که از مصدر فارسی استفاده کنید: برای اولی، دست‌نیافتنی یا نیاموختنی و برای دومی، نپذیرفتنی؛
۵. اسم فاعل: غیرقابل اطمینان؛
۶. اسم مفعول: قابل احترام؛
۷. درخور + اسم: قابل توجه؛

۸. اسم + برانگیز: قابل تحسین؛
۹. شایسته (شایان) + اسم: قابل ذکر؛
۱۰. در + اسم: قابل دسترس؛
۱۱. بی + اسم: غیرقابل بازگشت؛
۱۲. اسم + زا: قابل اشتعال؛
۱۳. اسم + بردار: قابل توجیه، قابل قیاس؛
۱۴. اسم + زدنی: این مطلب قابل تخصیص نیست؛
۱۵. دور از + اسم: این مطلب غیرقابل انتظار است؛
۱۶. خارج از + اسم: غیرقابل دسترس؛
۱۷. اسم + گریز: ذات خدا غیرقابل تصور است؛
۱۸. تغییر جمله با «امکان...»: عینکم دیگر قابل استفاده نبود.

البته ممکن است در یک واژه، چند تا از این راهکارها اجرا شود؛ مثلاً «قابل انکار» را می‌توانیم بگوییم «انکارشدنی» و «انکارکردنی». دقت کنید برای هر واژه از ساختاری استفاده کنید که استفاده از آن ساختار برای آن واژه رایج است. آیا جای افسوس ندارد؟ این همه ساختار فارسی در حال فراموش شدن است. فارسی‌توانمند را خودمان هر روز ناتوان‌تر می‌کنیم.

مورد

حدس می‌زنید «مورد» به چه معنایی باشد؟ به فرهنگ لغت دهخدا مراجعه بفرمایید. آنجا نوشته شده است: «راه و محل ورود، راه آب، آب‌خور، جای آب خوردن مردم و بهایم در صحرا، آب‌شخور، مشرب، مشرع، گاهی مصدر میمی به معنای ورود، جای آمدن و محل ورود و محل فرودآمدن، زمان یا مکان ورود، درآمد و مدخل و راه و طریق و جای و محل و مقام.» جالب است! چه شده است که در چند سال اخیر، به خود اجازه داده‌ایم آن را در هر معنایی که می‌خواهیم، به کار ببریم؟ این چند مثال را اصلاح کنید:

۱. کدام مورد صحیح است؟
۲. مواردی از این دست...





۳. در اکثر موارد...
۴. خیر، موردی ندارد.
۵. طرف، مورد دارد.
۶. فرداشب در مورد همسایگی حرف خواهیم زد.
۷. یک مورد سرقت گزارش شده است.
۸. از جمله موارد سرقت علمی، می‌توان به...
۹. برای سوسن، دنبال مورد خوب می‌گردم؟
۱۰. این حسابدار مورد اطمینان است.
۱۱. معنای موردنظر از عقل، آن چیزی است که مورد تعقل قرار گرفته است.
- در اصلاح «مورد»، باید دقت کنید موضوع سخن چیست و واژه گم‌شده را بیابید:

 ۱. گزینه، پاسخ، احتمال و...؛
 ۲. نمونه‌هایی؛
 ۳. در اکثر اوقات، در اکثر مواقع؛
 ۴. مشکل، ایراد، عیب؛
 ۵. مشکل دارد، مشکوک است، خرده‌شیشه دارد؛
 ۶. درباره، در خصوص، راجع به؛
 ۷. فقره؛
 ۸. مصادیق؛
 ۹. خواستگار، همسر، شغل، خانه و...؛
 ۱۰. مطمئن؛
 ۱۱. مدنظر.

«مورد» گاه باعث درازنویسی نیز می‌شود: «مورد دلخواه» به جای «دلخواه» یا «مورد بررسی قرار داد» به جای «بررسی کرد».

داشتن

تا حالا دیدیم که صفت و اسم و حرف و... کلیشه شده‌اند. به نظر شما، آیا فعل هم می‌تواند کلیشه شود؟ آیا باور می‌کنید «داشتن» معنای «شنیدن» بدهد؟! این از شاهکارهای صداوسیما خودمان است: «صدایتان را ندارم!» معنای اصلی «داشتن»، مالک بودن و در اختیار گرفتن است؛ اما اشتباه صداوسیما باعث شد این فعل در معانی دیگری به کار برود:

 ۱. دیدن: تصویر شما را ندارم.
 ۲. تماشا کردن: می‌ریم که داشته باشیم رقابت تنگاتنگ...
 ۳. شنیدن: صدایم را دارید؟
 ۴. گذاشتن: تأثیری که هدیه من بر مهسا داشت، باعث شد دوستی مان ادامه پیدا کند.
 ۵. کردن: بیابید رانندگی بهتری داشته باشیم.
 ۶. برگزار کردن: با هم نشستیم صمیمی داشته باشیم.
 ۷. گفتن و عرض کردن: تسلیتی داشته باشیم به... سلام گرمی داریم خدمت همه... .
 ۸. بیان کردن و مطرح ساختن: ممکن است گزارش خود را داشته باشید؟
 ۹. پخش کردن: هر روز می‌خواهیم یک سرود خدمتتان داشته باشیم.
 ۱۰. دادن: در این باره چه توضیحی دارید؟
 ۱۱. گرفتن: نباید رفتار دیگران را تحت نظر داشت.
 ۱۲. فراهم آوردن، فراهم کردن: چگونه زندگی متعادلی داشته باشیم؟
 ۱۳. گذراندن: روزی خوب داشته باشید.
 ۱۴. نقل شدن، آمدن، ذکر شدن، بودن، سراغ داشتن، به... برخوردن: روایت داریم که... در قرآن آیهای داریم که...

خطای مترجمان در ترجمه فعل have نیز در کلیشه شدن داشتن تأثیرگذار بوده است. البته «داشتن» در مثال‌های زیر درست است:

 ۱. همواره به یاد داشته باشید که... چگونه رابطه کاری صمیمانه‌ای داشته باشیم؟ (همکرد «رابطه» و «یاد»، «داشتن» است.)
 ۲. چگونه دندان‌های شفاف و براقی داشته باشیم؟ (برخوردار بودن)
 ۳. چگونه فرزندان خلاق داشته باشیم؟ (تربیت کردن)
 ۴. چگونه تارنمایی جذاب داشته باشیم؟ چگونه دوستی‌های ماندگار داشته باشیم؟ (ساختن)

۵. چگونه خواستگار مناسب داشته باشیم؟ (دست‌وپاکردن)
۶. دارم می‌آیم. داشت می‌رفت. (ماضی مستمر و مضارع مستمر)

یک

یک فقط در معنای عددی صحیح است: «یک روز تا شروع امتحانات مانده است.» بسیاری از «یک»ها غلط بوده و گرت‌برداری از a/an انگلیسی و un فرانسوی است. پرویز ناتل خانلری می‌نویسد: «این خطا از آنجا ناشی شده است که بعضی از مترجمان این روزگار، نه یکی از زبان‌ها بیگانه را درست آموخته‌اند و نه زبان مادری خود را می‌دانند.»^۱ علی صلح‌جو معتقد است با مقاله رضا سیدحسینی بود که به این یک توجه شد. این مقاله حدود ۱۳۶۷ در روزنامه اطلاعات منتشر شد و باعث شد مترجمان متوجه این یک شوند.^۲ این «یک» را به پنج روش می‌توان اصلاح کرد:

۱. ... (فقط حذف یک): یک روزی فرا خواهد رسید که...
۲. ی نکره: یک چسب پیدا کردم و روی زخم بستم. در یک مطالعه که جانسون و همکاران انجام داده‌اند...
۳. هر/هیچ + ی: یک مسلمان دروغ نمی‌گوید. یک ایرانی وطن‌دوست باید از وطن دفاع کند.
۴. یکی از + جمع: یک عامل در فروپاشی نظام شوروی غفلت از نارضایتی مردم بود.
۵. جمع: یک مرد لاف مردی نمی‌زند.
۶. مفرد: یک هشدار: یک محقق واقعی هرگز سرقت ادبی نمی‌کند.

کلیشه‌های دیگر

به بقیه کلیشه‌ها فهرست‌وار اشاره می‌کنم. بزرگان

زبان فارسی هرکدام به چند کلیشه اشاره کرده‌اند. در ادامه، پیشینه بحث کلیشه را به ترتیب تاریخ نشر آثار ایشان آورده‌ام و هر جا توضیح ایشان مفید بوده است، به آن اشاره کرده‌ام. گاه نیز چند واژه را داخل قلاب [] به توضیح ایشان افزوده‌ام:

پرویز ناتل خانلری^۳

۱. یک؛ نقش: گرت‌برداری از role فرانسوی و انگلیسی؛
۳. شرایط؛
۴. بی تفاوت.



البته خانلری این‌ها را کلیشه نامیده و فقط به منشأ آن‌ها یعنی گرت‌برداری اشاره کرده است.

ابوالحسن نجفی^۴

- وی هیچ‌کدام از این‌ها را «کلیشه» نامیده است؛ بلکه توضیح او می‌رساند که این‌ها کلیشه‌اند؛ چون هرکدام به جای چندین تعبیر رایج در فارسی نشسته و در غیر معنای اصلی خود به کار رفته‌اند:



۱. ادبیات: گرت‌برداری از littérature فرانسوی و literature انگلیسی، به جای پیشینه، منابع و مآخذ، کتاب‌شناسی، [کتابنامه و نوشته‌ها]؛
۲. ارائه: یعنی نشان دادن و به معرض دید گذاشتن، به جای تحویل دادن، تقدیم کردن، عرضه کردن و...؛
۳. برای شروع: گرت‌برداری از pour commencer فرانسوی و to begin with و start انگلیسی، به جای در آغاز، در ابتدا، عجلتاً، فعلاً، [مقدمتاً] و...

۳. پرویز ناتل خانلری، دستور زبان فارسی، چ ۲۱، تهران: توس، ۱۳۸۶، ص ۳۳۱ تا ۳۵۳ و ۳۶۵ تا ۳۶۷.
 ۴. ابوالحسن نجفی، غلط‌نویسیم، چ ۱۴، تهران: نشر دانشگاهی، ۱۳۸۷.

۱. پرویز ناتل خانلری، دستور زبان فارسی، چ ۲۱، تهران: توس، ۱۳۸۶، ص ۳۳۲.
 ۲. نک: علی صلح‌جو، نکته‌های ویرایش، تهران: مرکز، ۱۳۸۷، ص ۲۰۴.





خوردن، لمس کردن، متحمل شدن، سپری کردن] و...؛

۱۴. چالش [کلیشه‌شدن این عبارت را جواد کاظمی دلوئی کشف کرده است. ابوالحسن نجفی فقط منشأ آن را ذکر کرده است]؛

۱۵. چهره: گرتبه‌برداری از figure فرانسوی، به‌جای شخصیت، نماینده برجسته، فرد شاخص، شخص مهم، دانشمند میزز، از مشاهیر، محقق، نویسنده، مرد، شخص و...؛

۱۶. چهره کردن: به‌جای جلوه کردن، خودنمایی کردن، جلب‌نظرکردن، گل کردن و...؛

۱۷. حساب کردن روی چیزی: گرتبه‌برداری از compter sur فرانسوی و to count on انگلیسی، به‌جای به امید کسی یا چیزی بودن، به پشت گرمی کسی یا چیزی بودن، اطمینان کردن به کسی یا به قول کسی، توکل کردن، چشم‌داشتن، چشم امید داشتن، اطمینان خاطر داشتن، [امیدبستن به کسی یا چیزی، امیدواربودن، دلگرم‌بودن، اتکا کردن به کسی، تکیه کردن، اعتمادکردن] و...؛

۱۸. حمام گرفتن: گرتبه‌برداری از prendre un bain فرانسوی و to take a bath انگلیسی، به‌جای استحمام کردن، شست‌وشوکردن، به‌حمام‌رفتن، [تنی به آب زدن، حمام کردن] و...؛

۱۹. خدای من: گرتبه‌برداری از mon Dieu فرانسوی و my God انگلیسی، به‌جای خدایا، خداجان، خداجانم، [ای خدا، خداوند، پروردگارا، عجب، ای عجب، ای وای، ای ول، اوه، شگفتا] و...؛

۲۰. داشتن: به‌جای کردن، گفتن، دادن، فرستادن، گفتن، پخش کردن و...؛

۲۱. در جریان قراردادن (در جریان گذاشتن): گرتبه‌برداری از mettre au courant فرانسوی، به‌جای اطلاع‌دادن، آگاه کردن، مطلع کردن، به‌آگاهی‌رساندن، به‌اطلاع‌رساندن، [باخبرکردن] و...؛

۲۲. دریافت کردن: گرتبه‌برداری از recevoir

۴. بستگی دارد: گرتبه‌برداری از dépendre فرانسوی و to depends انگلیسی، به‌جای تا ببینم، تا چه پیش آید، تا چطور باشد، تا چه بگوید، تا خدا چه خواهد، فرق می‌کند و...؛

۵. بهادادن: همچنین پُربهادادن و کم‌بهادادن، به‌جای ارزش‌نهادن، ارج‌گذاشتن، اهمیت‌دادن، اعتبار قائل شدن، مهم‌شمردن، قدرشناختن، وقع‌نهادن، وزن‌نهادن (در متون کهن) و...؛

۶. به‌اندازه کافی: گرتبه‌برداری از assez فرانسوی و enough انگلیسی، نیز به‌قدر کافی و به‌حد کافی و به‌اندازه کفایت و به‌قدر کفایت و به‌حد کفایت، به‌جای آن قدر و به‌حدی که و...؛

۷. به‌خاطر: به‌جای برای، به‌منظور، به‌قصد، به‌عزم، به‌سبب، به‌علت، بر اثر، در نتیجه، به‌دنبال، [به‌دلیل، به‌هدف، به‌انگیزه، به‌جهت] و...؛

۸. به‌زحمت: گرتبه‌برداری از à peine فرانسوی و hardly و scarcely انگلیسی، به‌جای خیلی کم، کمتر، به‌ندرت، هنوز ن، تازه، بفهمی نفهمی، درست ن اندکی بیش از و...؛

۹. به‌عنوان: گرتبه‌برداری از comme فرانسوی و as انگلیسی، همراه با فعل‌های شمردن، تلقی کردن، انگاشتن، [معرفی کردن، شناساندن، نامیدن] و...، راهکار اصلاحش حذف آن است؛

۱۰. بی‌تفاوت: گرتبه‌برداری از indifférent فرانسوی و indifferent انگلیسی، به‌جای بی‌علاقه، بی‌اعتنا، بی‌توجه، لاقید، [بی‌احساس] و...؛

۱۱. پایمردی: در معنای میانجیگری و شفاعت و کمک، به‌جای پایداری، پشتکار، همت، شجاعت، فداکاری و...؛

۱۲. پیاده کردن: به‌جای عملی کردن، اجراکردن، محقق کردن، فعلیت‌بخشیدن و...؛

۱۳. تجربه کردن: گرتبه‌برداری از to experience انگلیسی، به‌جای دست‌یافتن، احساس کردن، آشنابودن، بودن، ازسرگذراندن، چشیدن، شکست خوردن، شدن، [آشناشدن، حس کردن،



فرانسوی و انگلیسی، به جای به دست کسی رسیدن، برای کسی آمدن، به کسی داده شدن، از کسی گرفتن، خوردن و...؛

۲۳. رفتن (می رود که): گرتهدرداری، به جای نزدیک است که... دارد... می کند، به زودی، کم مانده بود، هیچ نمانده بود، و...؛

۲۴. رنج بردن: گرتهدرداری از souffrir فرانسوی و to suffer انگلیسی، به جای مبتلابودن، دچار بودن، گرفتار بودن و...؛

۲۵. شانس: گرتهدرداری از chance فرانسوی، به جای احتمال و امکان؛

۲۶. شرایط: گرتهدرداری از condition فرانسوی و انگلیسی، به جای اوضاع، احوال، مقتضیات، [بستر، زمینه، جو، فضا، موقعیت، حال] و...؛

۲۷. فراموشش کن: گرتهدرداری از forget it انگلیسی، به جای چیزی نیست، قابلی ندارد، مهم نیست، چیزی نیست، بگذریم، ولش کن، به جهنم، شد که شد، فکرش را نکن، [بی خیال، گور باباش] و...؛

۲۸. فوق الذکر: به جای سابق الذکر، مذکور، پیش گفته، [یادشده، اخیرالذکر، ذکرشده، مطرح شده در بالا] و...؛

۲۹. قابل و غیرقابل: گرتهدرداری از able فرانسوی و انگلیسی، به جای «ی» صفت ساز، پسوند «پذیر» [و ۱۶ راهکار دیگر که در صفحات قبل خواندید] و...؛

۳۰. قابل ملاحظه و قابل توجه: گرتهدرداری از considerable فرانسوی و انگلیسی، به جای بسیار، فراوان، زیاد، هنگفت، کلان، سنگین، معتنا به، سرشار، عمده، مهم و...؛

۳۱. نرخ: گرتهدرداری از taux فرانسوی و rate انگلیسی، به جای میزان، سرعت پیشرفت، شتاب، [روند، درصد] و...؛

۳۲. نقش: [ابوالحسن نجفی این واژه را گرتهدرداری نمی داند،] به جای کارکرد، سهم، اهمیت، تأثیر، [دخالت، وظیفه] و...؛

۳۳. یک: گرتهدرداری از فرانسوی و انگلیسی.

احمد سمیعی (گیلانی)^۱

وی «دست اندرکاران» را با عنوان «تعبیر قالبی تکراری» یاد کرده و درباره بقیه، به کلیشه بودنشان اشاره ای نکرده است:



۱. به عنوان؛
۲. پیاده کردن؛
۳. تجربه کردن؛
۴. داشتن؛
۵. دست اندرکاران: به جای متصدیان، همکاران، اجراکنندگان، متولیان و...؛
۶. رنج بردن؛
۷. عدم؛
۸. غیر: [به جای ادات منفی ساز فارسی]؛
۹. غیرقابل؛
۱۰. مورد؛
۱۱. یک.

حسن انوری و یوسف عالی عباس آباد^۲

نویسندگان فرهنگ درست نویسی سخن، به کلیشه بودن این تعبیر اشاره ای نکرده اند؛ اما توضیحات ایشان برای هر کدام، با خصوصیات



- کلیشه سازگار است:
۱. برای شروع؛
 ۲. بستگی داشتن: به جای تا چطور باشد و...؛
 ۳. به زحمت؛
 ۴. بی تفاوت؛
 ۵. پیاده کردن؛

۱. احمد سمیعی (گیلانی)، نگارش و ویرایش، چ ۹، تهران: سمت، ۱۳۸۷، ص ۱۵۵ تا ۱۶۱.
 ۲. حسن انوری و یوسف عالی عباس آباد، فرهنگ درست نویسی سخن، چ ۱، تهران: سخن، ۱۳۸۵.



۲۷. گرفتن: گرت‌برداری از get انگلیسی، به جای درک کردن، فهمیدن، متوجه شدن و...؛
۲۸. نرخ؛
۲۹. وحشتناک: گرت‌برداری از terribly انگلیسی، به جای خیلی، زیاد، شدید، خیلی خیلی و...؛
۳۰. یک.

ناصر نیکوبخت^۱

وی بند ۱ تا ۷ را «تعبیر کلیشه‌ای» نامیده است و بند ۸ تا ۱۴ را زیر عنوان «تعبیر نادرست» آورده و به کلیشه بودن آن‌ها اشاره‌ای



نکرده است:

۱. ارائه کردن: به جای ایراد (سخنرانی)، قرائت (مقاله)، ابراز، مطرح کردن، نمایش دادن، تحویل دادن، عرضه کردن؛
۲. بالا: به جای زیاد، فراوان، جدید، قوی، سنگین، افزایش و بد؛
۳. به عنوان: به جای «در مقام»، «به جای»، برخی اوقات نیز باید حذف کرد؛
۴. برخورد: به جای اقدام (نظامی)، رفتار، مراجعه، ملاقات، دعوا، تصادم، تصادف، دیدار، نشست و برخاست و...؛
۵. زیر سؤال بردن: به جای انتقاد کردن؛
۶. عدم: به جای بی، نداشتن، نکردن؛
۷. نسبت به: به جای به، در قبال، در مقایسه با؛
۸. به خاطر: به جای به دلیل؛
۹. ریشه گرفتن: به جای نشئت گرفتن، سرچشمه گرفتن، ناشی شدن و...؛
۱۰. چهره: به جای شخصیت؛
۱۱. بهادادن: به جای اهمیت دادن؛
۱۲. پیاده شدن: به جای اجرا شدن؛
۱۳. مطرح: به جای شاخص، بارز، برجسته، زیانزد و... .

۱. ناصر نیکوبخت، مبانی درست‌نویسی زبان فارسی معیار، چ ۳، تهران: چشمه، ۱۳۸۹، ص ۱۱۳ تا ۱۱۵ و ۱۲۱ و ۱۲۲.

۶. تجدید...: گرت‌برداری از پیشوند ...re انگلیسی و فرانسوی، به جای دوباره و پیشوند «باز»؛
۷. تجربه کردن؛
۸. چهره؛
۹. حساب باز کردن روی کسی یا چیزی؛
۱۰. حمام گرفتن؛
۱۱. در جریان قرار دادن؛
۱۲. دریافت کردن؛
۱۳. دوش گرفتن: گرت‌برداری از to take a shower انگلیسی، به جای استحمام کردن، شست و شو کردن، به حمام رفتن و...؛
۱۴. رنج بردن؛
۱۵. زیر سؤال: گرت‌برداری از under question انگلیسی، به جای مشکوک بودن، مشکوک واقع شدن، مشکوک نشان دادن و...؛
۱۶. سطح: گرت‌برداری از level انگلیسی، به جای پایه، مرحله، حد، میزان و...؛
۱۷. شانس؛
۱۸. شرایط؛
۱۹. شکاف: گرت‌برداری از gap انگلیسی، به جای اختلاف، دودستگی، فاصله و...؛
۲۰. عدم؛
۲۱. فراموش کن؛
۲۲. فوق‌الذکر: گرت‌برداری از susmentionned فرانسوی و above-mentioned انگلیسی؛
۲۳. قابل؛
۲۴. کار کردن روی کسی: گرت‌برداری از to work on انگلیسی، به جای کسی را متقاعد کردن، کوشش کردن برای نفوذ در کسی، [قبولاندن به کسی، جانداختن مطلبی برای کسی] و...؛
۲۵. کار کسی روی...: گرت‌برداری از his work on انگلیسی، به جای کوشش، تحقیق، مطالعه، پژوهش و...؛
۲۶. کنترل: به جای بررسی، نظارت، [مدیریت، مهار، واریسی، واکاوی، هدایت، راهبری، آرام کردن، خواباندن غائله] و...؛

نوشت. «خودداری» معنایی قریب به «خویشتن‌داری» دارد و آنگاه کاربرد آن مناسب است که امری بدون اختیار یا بدون قصد قبلی در حال انجام باشد و ما با یک ارادهٔ اختیاری مانع انجام آن شویم... بهتر است بگوییم این کار را نکنید... «در این محل سیگار نکشید.»^۲

رضا بابایی



«پرداختن» و خانواده‌اش، مثل خوره به جان نوشتار فارسی افتاده است. «پرداختن» در جمله‌های زیر، غلط نیست؛ اما به‌شدت زبان را مصنوعی و ربات‌گونه می‌کند: به نجف رفت و در آنجا به تحصیل پرداخت (تحصیل کرد). پیش از آنکه به اصل مطلب بپردازیم، لازم است مقدمه‌ای را از نظر بگذرانیم (پیش از ورود به اصل مطلب). پرداختن به این مسئله، به دانش بسیاری نیاز دارد (حل این مسئله). در آینده به این موضوع نیز خواهیم پرداخت (درباره... بیشتر سخن خواهیم گفت). نخست به ذکر این نکته می‌پردازم که... (نخست یادآور می‌شوم که...). موسی از فرعون خواست به تزکیه و خودسازی بپردازد (موسی از فرعون خواست که خود را پاک و تزکیه کند)...^۳

«ویراستاران»

۱. چیز؛
۲. مورد؛
۳. بحث: «مأمون بحث ولایتعهدی امام را مطرح

حسن ذوالفقاری^۱
او با عنوان «تعبیر کلیشه‌ای» از این عبارتها یاد کرده است:



۱. زیرسؤال بردن: به جای تردیدکردن، شک کردن، رد کردن، عمل نکردن و استفاده نکردن؛
۲. ارائه دادن: به جای نمایش دادن، مطرح کردن، نوشتن، پیشنهاد دادن و خواندن؛
- نمونه‌ای برای دو بند بالا: «اولین فیلمی که در جشنواره ارائه شد، بسیاری از هنجارهای اجتماعی را زیر سؤال برد.»
۳. دست پیدا کردن: به جای فهمیدن، دریافتن، پیدا کردن، کشف کردن، تعریف کردن و در اختیار گرفتن؛
۴. برخورد کردن: به جای مراجعه کردن، روبه‌رو شدن، دعوای کردن، مواجه شدن، دیدن و حل و فصل کردن؛
۵. بالا: به جای زیاد، قوی و جدید؛
۶. به عنوان: این تعبیر اغلب حذف‌شدنی است؛
۷. نسبت به: به جای در قبال و باهم، گاه نسبت به در جمله زاید است؛
۸. عدم: به جای بی، ن، نا؛
۹. غیر قابل: به جای ن، نا؛
۱۰. به خاطر: به جای برای؛
۱۱. علی‌رغم: به جای با [و به خلاف].

محمد کاظم کاظمی



«در این محل از کشیدن سیگار خودداری کنید»... اگر ما در هر جمله‌ای که می‌نویسیم، به معنای درست و دقیق کلمات دقت کنیم، فصیح‌تر و درست‌تر خواهیم

۱. حسن ذوالفقاری، راهنمای ویراستاری و درست‌نویسی، چ ۱، تهران: علم، ۱۳۸۷، ص ۱۸۳ و ۱۸۴؛ حسن ذوالفقاری، فرهنگوارهٔ نامفنگاری، چ ۱، تهران: رشدآوران، ۱۳۹۲، ص ۱۶۵.



آمد، حال کردم، دستت درست، زنده باد، پاینده باشید، پیروز باشید، لطفتان بیش باد، دستت درد نکند و...؛

۱۱. اوکی: به جای باشه، خوبه، چشم، به چشم، به روی چشم، رو تخم چشمام، حله (از نظر من اکیه)، حله آقا، ردیفه (همه چیز اکی شده)، ردیفه، تأیید (شما اکی می کنی؟)، قبوله (همه شرطهات اکیه)، یا علی (پس، اکی. من رفتم)، آهان (اکی، اکی)، موافقم (من اکیم)، هماهنگه (طرف اکی هست)، پایه رکابم، مشکلی نیست؟ (اکی؟)، مشکلی ندارم، آقا، من هستم، من یکی پایه ام و... نمونه: اگه اکی هستید... به جایش: اگه موافقید... یا اگه پایه اید... یا اگه مشکلی ندارید... یا اگه هم نظرید... یا اگه پایه رکابید...^۴

کلیشه سازها

چرا کلیشه ها در زبان به وجود می آیند؟ اگر بخواهیم منشأ کلیشه را از منظر زبان شناسی بیابیم، ناچاریم نگاهی به اصل کم کوشی زبانی^۵ بیندازیم. این اصل را آندره مارتینه،^۶ زبان شناس فرانسوی، مطرح کرد. او فهمید اهل زبان مایل اند کمترین انرژی را برای تلفظ یک واژه به کار ببرند؛ برای همین، برخی واژه ها را تغییر می دهند یا آن ها را حذف می کنند. این اتفاق برای واژه ها یا عبارتهای پرواج و پُربسامد، بیشتر روی می دهد. البته این کم کوشی تا زمانی ادامه دارد که سبب اشتباه در فهم معنای واژه و تداخل معنایی نشود. مثلاً فارسی زبانان واژه «است» و «راست» را با حذف حرف تاء و به صورت «اس» و «راس» تلفظ می کنند؛ ولی هیچ وقت این کار را با واژه «اسب» نمی کنند. جالب است که در «اسب سواری»، باء حذف می شود؛ چون قرینه بر آن وجود دارد.^۷

۴. محمد مهدی باقری در: www.facebook.com/bagherymm

5. Least Effort Principle

6. Anderé Martinet

۷. برگرفته از تبیین باغبانی وهاشمی زرج آباد.

کرد. «بحث ورزش را باید بررسی کنیم.» «آیا هدف خلقت انسان بحث بندگی بوده است؟» «این تورگردانان به ضعیف بودن بحث فرستادن گردشگر به ایران در طول سال های گذشته اشاره کردند.» بسیاری از «بحث» ها بی فایده است و باید حذف شود؛

۴. امر: «او در امر جمع آوری آرا ناموفق است.» «سیاست گذاری در امر تولید مهم است.» بسیاری از «امر» ها به معنا چیزی نمی افزاید و باید حذف شود؛

۵. سطح: «از دست دادن بخشی از آب بدن، تأثیر محسوس بر سطح خستگی ما می گذارد.» بسیاری از «سطح» ها بیهوده است و باید حذف شود. گاه نیز به جای پایه، مرحله، حد، میزان، مقدار، درصد و... می آید؛

۶. پایین: این کلیشه، به دنبال کلیشه «بالا» ساخته شده است و در مقابل آن به کار می رود؛

۷. سیستم: به جای سامانه، نظام (سیستم ارزشی)، ناوگان (سیستم حمل و نقل)، رایانه، شبکه (نگاه سیستمی)، روش، مدل (اتومبیل آخرین سیستم) و...^۱

۸. چالش: به اشتباه در ترجمه challenge استفاده شده و رواج یافته است. به جای جنگ و جدال، زد و خورد، کشمکش، کارزار، تلاش، مبارزه، مسئله، موضوع، سختی، دشواری، گرفتاری، بدبختی، دردسر، تکاپو، سخت، مشکل، خدشه، دغدغه، دل مشغولی و...؛ برای چالش برانگیز: مسئله ساز، مسئله زا، مسئله برانگیز، بحث انگیز، جنجال برانگیز، جنجال آفرین، جدال برانگیز، مشکل آفرین، دردسرساز و...^۲

۹. خط تیره: به جای کاما، واو عطف، پرانتز، نیم فاصله، تا، نقطه؛^۳

۱۰. مرسی: به جای ممنون، متشکر، دست مریزاد، آفرین، احسنت، ای ول، عالی بود، خوشم

۱. حاصل جست و جوی جواد کاظمی دلویی.

۲. حاصل جست و جوی جواد کاظمی دلویی.

۳. سید حمید حیدری ثانی، «دور خط تیره را خط بکش»، ماهنامه انشا و نویسندگی، ش ۳۹، بهمن ۱۳۹۲، ص ۱۱۲ تا ۱۱۶.

پس از مارتینه، تلاش شد اصل کم‌کوشی توسعه داده شود. برای نمونه، باغبانی می‌نویسد:



آندره مارتینه در حوزه الفاظ به کم‌کوشی اهل زبان قائل بود؛ درحالی‌که این موضوع در حوزه‌ای بس بزرگ‌تر از الفاظ روی می‌دهد و آن در حوزه معنا و دلالت‌های الفاظ و جملات است. معنای سخنم این است که اهل زبان مقید به بیان دقیق معنای ذهنی با بهترین و مناسب‌ترین الفاظ نیستند؛ بلکه راحت‌ترین و ساده‌ترین راه را برای انتقال معنا در پیش می‌گیرند و حتی بخشی از بار معنا را بر دوش موسیقی کلام، محیط و شنونده می‌گذارند. برای همین، صرف اینکه الفاظ رایحه‌ای از معنا داشته باشند، برایشان کافی است... شناخته‌شده‌ترین این کم‌کوشی‌ها در معنا، انواع حذف به قرینه لفظی و معنوی، انواع تغییر مقوله از جمله جانشینی صفت به جای موصوف، مصدر به جای فعل و... استفاده از مجاز و تشبیه و کنایه و جز آن در زبان است. مترادف‌زایی نیز یکی از آسیب‌های این کم‌کوشی است... اصل کم‌کوشی در معنا تاجایی حُسن محسوب می‌شود که به تداخل معنایی نیجامد و الفاظ به‌آسانی به‌جای هم به کار نروند و مترادف هم نگردند.^۱

افتخاری در توسعه اصل کم‌کوشی معتقد است:

میل به انجام‌دادن کار در مدت کوتاه‌تر و با صرف انرژی کمتر، خصلت دیرینه و همیشگی انسان است. زبان نیز از این قاعده مستثنا نیست و براساس اصل اقتصاد زبانی، همواره به کوتاه و ساده‌شدن تمایل دارد. کم‌شدن طول یک جمله یا تغییر شکل یک واژه می‌تواند هم طول مدت بیان یا نگارش آن سازه زبانی را کاهش دهد و هم از مصرف انرژی بکاهد... شرط وقوع صرفه‌جویی، عدم‌ایجاد خلل در بار معنایی آن سازه زبانی است.^۲

افتخاری فرایندهای کم‌کوشانه را چهار چیز می‌داند: حشوگریزی، حذف برخی واژه‌ها از عبارت‌ها یا واج‌ها از واژه‌ها در نوشتار، جانشینی و جابه‌جایی بعضی اجزای زبانی با یکدیگر، ایجاز.^۳ وی درباره ایجاز می‌نویسد به معنای بیان مقصود در کوتاه‌ترین لفظ است و در بسیاری از سازه‌های زبانی چون آیات قرآنی، روایات، اشعار، ضرب‌المثل‌ها کلمات قصار، افعال و اصوات ظهور می‌یابد. او ایجاز را صنعتی زبانی و ادبی در نوشتار و گفتار می‌داند و آن را نشان قدرت ذهنی گوینده و نویسنده به شمار می‌آورد. وی فشرده‌سازی معنا را تا جایی مجاز می‌شمرد که مخل معنا یا دشوارکننده درک آن نشود.^۴ حسین‌هاشمی نیز کوشیده است این اصل را توسعه دهد و تأثیر آن را بر واژه‌سازی، بررسی کند. وی معتقد است اصل کم‌کوشی این سه اثر را نیز دارد:

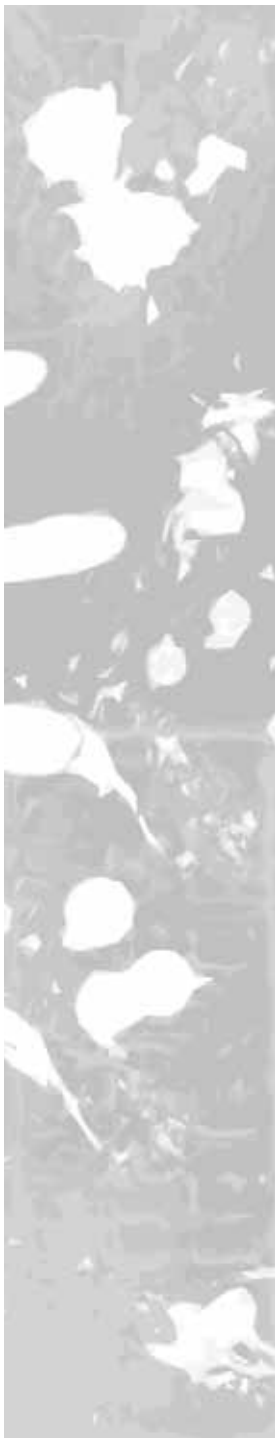
وی سپس در همان‌جا تحول معنایی «پرداختن» را شاهد بر آسیب مترادف‌زایی ذکر می‌کند.

۱. محسن باغبان، مصائب آقای ویراستار، ج ۱، تهران: قطره، ۱۳۹۰، ص ۲۳۱ تا ۲۳۵.

۲. سیداسماعیل افتخاری، «نقش کم‌کوشی زبانی در پیدایش فارسی محاوره»، فصل‌نامه پژوهش‌های ادبی، ش ۷، بهار ۱۳۸۴، ص ۳۵ و ۳۶.

۳. همان، ص ۲۶.

۴. همان، ص ۴۸ و ۴۹.



جالب اینکه هنوز زبان محاوره‌ای (مردم) در مقابل بسیاری از این کلیشه‌ها مقاومت می‌کند. این جریان معکوس نشان می‌دهد روی آوری به کلیشه از سر کم‌کوشی نیست. باین حال اگر به فرض بتوان توجیه باغبانی را پذیرفت، نباید گفته خود او را در نتیجه‌گیری بحثش از یاد برد:

این تداخلات معنایی سبب می‌شوند معنای واژه‌ها، بی‌جهت به هم نزدیک شوند و مرز میان آن‌ها از بین برود و برای نوشتن دقیق یک معنا، واژه مناسبی در اختیار نداشته باشیم و همین، یکی از آسیب‌های اصل کم‌کوشی در معناست.

به نظر من، کلیشه‌ها با فرایندی شبیه این وارد زبان می‌شوند:

۱. شروع کلیشه‌ها یکی از این سه جاست:

۱.۱. کلیشه‌ها معمولاً «گرته‌برداری معنایی»^۲ یا «اصطلاحی»^۳ و گاه «ساختاری»^۴ هستند؛

۲.۱. اندکی از کلیشه‌ها وام‌واژه‌هایی هستند که در غیر معنای خود به کار رفته‌اند یا به‌صورت سرطانی در زبان توسعه یافته‌اند؛

۳.۱. گروهی کوچک‌تر از کلیشه‌ها هم ناشی از بی‌دقتی در معنای واژه‌های فارسی‌اند.

۲. منشأ مشکل اول، آموزش‌های اشتباه است:

۱.۲. گروهی مترجمان تازه‌کار، کارنا بلد

۲. «گرته‌برداری معنایی» یعنی قراردادن یکی از گروه‌های معنایی واژه‌ای بیگانه به جای تمام گروه‌های معنایی آن، در زبان مقصد.

۳. مقصود از «گرته‌برداری اصطلاحی» ترجمه واژه‌به‌واژه اصطلاح، ضرب‌المثل، کنایه و تعبیری از زبان بیگانه است که در فکر فارسی وجود ندارد.

۴. مراد از «گرته‌برداری ساختاری» این است که با ترجمه واژه‌به‌واژه، ساختاری صرفی یا نحوی از زبان بیگانه وارد زبان فارسی شود.

۱. تبدیل واحد نحوی به کلمه؛ مثلاً «شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه» به «واحد»؛

۲. معناافزایی که طی آن، معنای حاصل از گروهی اسمی، از یکی از کلمات آن گروه فهمیده می‌شود؛ مثلاً فهمیدن معنای جدید گوینده تلویزیونی از «گوینده»، پس از تبدیل «گوینده» تلویزیونی به «گوینده»؛

۳. موضوع‌کاهی یعنی کاهش تعداد موضوعات برآمده از یک فعل یا صفت؛ مثلاً کاهش موضوعات مختلف متعلق به «تحصیل» اعم از تحصیل علم و مال و قدرت و... به‌واسطه تبدیل «تحصیل علم» به «تحصیل».

به هر حال طبق توضیحات هاشمی، عملکرد اصلی این اصل، کاهش تعداد واج‌ها یا واژه‌هاست.^۱

با توجه به این توضیحات، به نظر می‌رسد اصل کم‌کوشی زبانی، توجیه خوبی برای رواج کلیشه‌ها نباشد؛ چون این اصل، طبق بیان مارتینه، در سطح کاهش واجی در واژه‌هاست و این کار نیز در گونه گفتاری زبان، آن‌هم در لایه محاوره‌ای اش صورت می‌گیرد، نه در نوشتار و زبان معیار. در توسعه اصل کم‌کوشی به کم‌کوشی معنایی نیز، پژوهش‌های انجام‌شده گزارش‌دهنده کاهش در واج‌ها و واژه‌هاست.

اما ایجاری که افتخاری از آن نام برده است، بر کلیشه‌ها صدق نمی‌کند. آنچه باغبانی آسیب اصل کم‌کوشی در معنا معرفی کرده است، فرایندی بلندمدت از تحول زبانی است و منشأش با منشأ کلیشه‌ها همخوانی ندارد. این از آن‌روست که کلیشه‌ها عموماً «دسترنج» مترجمان ناآشنا به زبان مبدأ و مقصد در ترجمه‌های ضعیف هستند.

نیز در بررسی تمام مصادیق کلیشه، می‌بینیم همه آن‌ها در بستر زبان معیار و مکتوب متولد شده‌اند، نه در بستر زبان محاوره‌ای و گونه گفتاری آن.

۱. حسین هاشمی زرج‌آباد، «اصل کم‌کوشی؛ اصلی واژه‌ساز»، مجموعه مقاله‌های نهمین همایش بین‌المللی انجمن ترویج زبان و ادب فارسی، بجنورد: دانشگاه پیام نور، ۱۳۹۳، ص ۸۴۴ تا ۸۴۵.



هستند و ناآشنا با زبان مبدأ و مقصد؛

۲.۲. نویسندگان متون فارسی به طور اساسی آموزش نمی‌بینند؛

۳.۲. این دورا آموزش‌های غلط شدت می‌بخشد. مثلاً اگر کتاب‌های آموزش نامه‌نگاری اداری را تورتق کنید، می‌بینید بعضی از این کلیشه‌ها را اصولی مسلم و تخلف‌ناپذیر قلمداد کرده‌اند؛

۴.۲. مطالعه اندک و انس نداشتن با متون سالم فارسی نیز مزید بر علت است.

۳. ذهنیت‌های اشتباه ما مردم، مشکل‌افزاست:

۱.۳. خوکردن ذهن نویسندگان با ادبیات بیمار اداری: «و حالا ما جماعت کارمند، میراث یک‌ونیم قرن شلخته‌نویسی را در دست گرفته‌ایم و گویا به‌هیچ‌وجه نمی‌خواهیم آن را از دست بدهیم.»^۱

۲.۳. احساس باکلاسی در تقلید از ادبیات اداری: پژوهش‌های زبان‌شناختی نشان داده است نگرش‌های افراد جامعه، تأثیری انکارناپذیر در دگرگونی زبانی دارد. وقتی مردم به هر دلیلی، کاربرد زبانی خود را نامعتبر و کم‌وجهه می‌انگارند، به تدریج آن را رها خواهند کرد و به‌سوی الگوهای وجهه‌دار خواهند رفت.^۲

۴. ویروس کلیشه تا روی کاغذپاره‌ای باشد، به کسی ضرر نمی‌زند. انتشار این متن‌های بیمار است که راه را برای گسترش آن‌ها باز می‌کند. مهم‌ترین ابزار انتشار این متن‌ها این چنین است: نشر گسترده و نظارت‌نشده، مطبوعات، نشریات،

خبرگزاری‌ها و صداوسیما.

بدترینشان صداوسیماست که با روش تولید جگر چرب فرانسوی، مرغابی زبان فارسی را به مرگ می‌کشاند: صداوسیما روزانه صدها هزار کلیشه را به‌سوی زبان فارسی شلیک می‌کند. برای نمونه، در خبر ۳۰:۲۰ به تاریخ یکشنبه ۱۸ آبان ۱۳۹۳، در مدت ۳۰ دقیقه، این تعداد کلیشه پخش شد: ۱۰ کلیشه توسط گویندگان خبر و گزارشگران؛ ۵ کلیشه در قالب زیرنویس؛ بیش از ۱۰ کلیشه توسط گزارش‌شدگان. این یعنی تقریباً هر دقیقه یک کلیشه. این بخش خبری را چند نفر دیده‌اند؟ ۵ میلیون، ۱۰ میلیون یا بیشتر؟ چه کسی می‌تواند و می‌خواهد آسیب‌های آموزش اشتباهی با این گستردگی را جبران کند؟

طبق آمارهای غیررسمی، صداوسیما اکنون بیش از یک صد شبکه دارد. این همه شبکه به چه میزان متن نیاز دارد؟ اگر در هر دقیقه، به یک صفحه متن نیاز باشد، بیش از ۵۰ میلیون صفحه متن برای یک سال این همه شبکه نیاز است. با حذف زمان‌های سکوت، در کمترین حالت، ۲۰ میلیون صفحه باقی می‌ماند. اگر در هر صفحه فقط یک کلیشه استفاده شود، یعنی خوشبینانه، سالانه ۲۰ میلیون کلیشه به‌سمت گویشوران زبان فارسی شلیک می‌شود. چه کسی می‌تواند از این هجمه در امان بماند؟!^۳

کاری که از ما فارسی‌زبانان بر می‌آید، این است که از متن‌های خراب فرار کنیم و اگر مجبوریم با رسانه‌ها و متن‌های بیمار در تماس باشیم، دلسوزانه‌تر از زبان خود مراقبت کنیم. دکتري که با مريضان سروکار دارد، بیشتر در معرض بیماری است؛ پس باید بهوش باشد و خود

۳. پیشنهاد می‌کنم برای بررسی عملکرد صداوسیما در قبال زبان فارسی، این پژوهش را ببیند: مریم غیاثیان و محمود ظریف، «فرهنگستان و رسانه ملی»، فصلنامه پژوهشنامه، ش ۳۵، بهار ۱۳۸۸. توصیه‌های این پژوهش، برای حل معضل کلیشه نیز کارگشاست.

۱. درباره ادبیات اداری، به تفصیل و با قلمی روان، در اینجا صحبت شده است: رضا بهاری، به زبان آدمیزاد، تهران: نی، ۱۳۹۲.

۲. نک: ناصرقلی سارلی، زبان فارسی معیار، ج ۱، تهران: هرمس، ۱۳۸۷، ص ۲۸.

را واکسینه کند. لازم است با مطالعه چند برابری متن‌های سالم و فراگیری اصول درست‌نویسی، زبان خود را ایمن کنیم.

مهم‌ترین آسیب زبان فارسی

...عمده‌ترین آسیب [زبان فارسی] مربوط به این حوزه [آسیب در سطح بلاغی] است؛ آن‌هم از نوع کلیشه‌پردازی، حشو، تعبیرهای ناقص و نادرست و درازنویسی‌های قالبی که یا غالب ویراستاران برای حذف آن‌ها از متن، آموزشی ندیده‌اند و یا حذف آن‌ها مستلزم روندی پیچیده‌تر، صرف وقت بیشتر و کاری دقیق‌تر است و زبان‌آگاهی عمیق می‌طلبد.

به‌علاوه یکی از ویژگی‌های کلیشه‌ها آن است که تولید و تکثیر می‌شوند، در هم می‌پیچند و ساختارهایی پدید می‌آورند که زدودن آن‌ها از زبان دشوار است. اگر به‌موقع درباره کاربرد آن‌ها آموزش ندهیم، طوری در ذهن گویندگان جا می‌افتند که وجود و حضورشان در زبان طبیعی تلقی می‌شود و حتی بعضی برای ضرورتشان توجیهاتی نیز عنوان می‌کنند. مثلاً همین واژه ساده اما

در دسرساز «مورد» را در نظر بگیرید. تا آنجا که ترکیب‌هایی چون «مورد مطالعه قرارداد» و «مورد توجه قرارداد» را به کار می‌بریم، مشکل عمده‌ای پیش نمی‌آید؛ اما مورد به تدریج تبدیل به تکیه‌گاه و ابزاری برای رفع و رجوع ناتوانی در بیان مطلب به صورت درست و منطقی شده و رشد سرطانی یافته است و ما با ساخت‌هایی مواجه می‌شویم مانند: «جنگل سه بار مورد آتش‌سوزی قرار گرفت»، «در انتخابات عراق ۱۵ هزار نفر مورد رأی‌گیری قرار گرفتند»، «کودکان

از سوی والدینشان مورد کودک‌آزاری قرار می‌گیرند...»، «باید مواردی را که از سوی کارشناسان پیشنهاد شده، مورد مطالعه قرار دهیم»...

یک کلیشه دیگر، فعل «داشتن» است که از زبان صداوسیما به زبان مردم راه یافته و با رشدی ناموجه، جای بسیاری از افعال را گرفته است؛ مثلاً «تصویرایشان را بر تلویزیون داریم»، «امروز آنان را در استودیو داریم»، «از اینکه امروز پذیرای ما شده‌اید و تصویر سرودی که پخش می‌کنیم را توانسته‌اید داشته باشید، خوش‌حالییم...» با تحلیلی روان‌شناختی می‌توان نشان داد که همین یک فعل ناقابل داشتن، چقدر الگوهای فکر و اندیشه ما را کج و معوج کرده است.

تعداد کلیشه‌های راه‌یافته به زبان بسیار زیاد است. سایر نکات بلاغی هم همین‌طور و اعوجاج‌های راه‌یافته به سایر سطوح زبان هم همین‌طور. زدودنشان از زبان، برنامه‌ای منسجم و عزمی ملی می‌طلبد. کار دشوار است؛ اما غیرممکن نیست.^۱

کلیشه‌یابی

به هر واژه‌ای، اهمیت کلیشه‌بودن نزنید. صرف تکرار یک واژه دلیل بر کلیشه‌بودن آن نیست. اینکه واژه‌ای چند مترادف داشته باشد نیز توجیهی برای کلیشه محسوب کردن آن محسوب نمی‌شود. از صحبت‌های قبل، تا حدودی به خصوصیات کلیشه‌ها پی برده‌ایم:

۱. عموماً گرت‌پرداری از عبارتی بیگانه هستند یا خودشان واژه‌ای بیگانه‌اند؛

۱. گفت‌وگو با سیمای وزیرنیا درباره طرح پژوهشی «زبان فارسی معیار در متن آموزشی» در: www.iust.ac.ir/find.php?item=10.1653.1051

۲. عموماً در غیر معنای خود به کار می‌روند. گاه نیز واژه‌ای در معنای خود به کار می‌رود؛ اما ده‌ها واژه و تعبیر اصیل فارسی را به وادی فراموشی می‌راند؛

۳. در زبان نوشتار و گاه در گفتار به تقلید از نوشتار، پُر تکرار شده است.

در مجموع، بهتر است تشخیص کلیشه‌های جدید را به کارشناسان زبان فارسی بسپارید. برای شناسایی کلیشه‌های معرفی‌شده در این مقاله، لازم است توضیح و نمونه‌های هر کدام را دقیق بخوانید. درباره کلیشه‌هایی که فهرست‌وار آن‌ها را نام بردم، باید منابع معرفی‌شده را موشکافانه مطالعه کنید. دقت کنید: هر «نسب به» ای کلیشه نیست؛ هر «یک» ای غلط نیست؛ هر «بالا»یی اشتباه نیست؛ «مورد» گاهی درست است و... مراقب باشید!

کلیشه‌نماها هم دشمن زیبانویسی‌اند

واژه‌ها را می‌توان به دو گروه پُر کاربرد و کم کاربرد تقسیم کرد. واژه‌های کم کاربرد متن را شاداب و باطراوت و رنگارنگ می‌کنند و لذت بیشتری به خواننده می‌چشانند؛ به خلاف واژه‌های پر کاربرد. بعضی واژه‌ها در زبان فارسی نخ نما شده‌اند. مثلاً صفت‌هایی مثل «زیاد» و «خوب» و «قشنگ» از بس به کار رفته‌اند، هرز شده‌اند؛ مانند کلیدی که به هر دری می‌خورد. این تعبیر، احساس خاصی در خواننده ایجاد نکرده، کم‌کم چشمانش را گرم می‌کنند و به خواب می‌برندش. بهتر است به جای این‌ها، برای هر موصوفی از اختصاصی‌ترین صفت آن استفاده کنیم.^۱

نیز همکرد «کردن» در فعل‌های مرکب، بسیار پر کاربرد است. می‌دانستید در بین ۶۰۶۶ فعل فارسی، ۳۲۸۵ تایی آن‌ها با همکرد «کردن» ساخته شده‌اند.^۲ بهتر است به جای

آن، از همکردهای دیگر یا سایر فعل‌های مرکب یا فعل‌های بسیط استفاده کنیم. بدانید که فعل‌های بسیط، اکسیر زیبانویسی‌اند.

این واژه‌های نخ‌نما گرچه کلیشه نیستند، از کلیشه کم نمی‌آورند. بهتر است از آن‌ها بپرهیزیم و به سراغ «خاص‌نویسی» برویم. مبنای قاعده خاص‌نویسی این است که هر قدر بسامد کلمه‌ای کمتر باشد، کاربرد آن بهتر است.^۳

رتبه‌بندی کلیشه

کلیشه‌ها را بسته به میزان رواجشان در زبان و بعد از آن، با توجه به میزان واژه‌ها و تعبیر رانده‌شده توسط هر کدام و سپس دیگر خطاهای زبانی هر کدام، می‌توان به سه گروه تقسیم کرد:

کلیشه پُر خطر: ارائه کردن، اوکی، بالا، چالش، چیز، داشتن، شرایط، عدم، قابل، کنترل، مرسی، مورد، نسبت به، یک.

کلیشه خطرناک: ادبیات، امر، بحث، برخورد، بستگی داشتن، به خاطر، به زحمت، به عنوان، بی تفاوت، پایین، پرداختن، پیاده کردن، تجربه کردن، چهره، خودداری، در جریان قرار دادن، دست‌پیدا کردن، رنج بردن، زیر سؤال بردن، سطح، سیستم، فوق‌الذکر، قابل توجه، قابل ملاحظه، نرخ.

کلیشه کم خطر: برای شروع، بهادادن، به اندازه کافی، پایمردی، تجدید، چهره کردن، حساب کردن روی چیزی، حمام گرفتن، خدای من، خط تیره، دریافت کردن، دست‌اندرکاران، دوش گرفتن، شانس، شکاف، علی‌رغم، فراموشش کن، کار کسی روی، کار کردن روی کسی، گرفتن، مطرح، می‌رود که، نقش، وحشتناک.

تولیدشده توسط گروه پژوهشی دادگان، وابسته به دبیرخانه شورای عالی اطلاع‌رسانی، به سرپرستی محمدصادق رسولی؛ اطلاعات بیشتر: dadegan.ir/pervallex؛ موتور جست‌وجوی برخط: search.dadegan.ir

۳. برای مطالعه بیشتر، نک: رضا بابایی، بهتر بنویسیم، چ ۲، قم: ادیان، ۱۳۹۱، ص ۲۲۲ تا ۲۲۸.

۱. نک: رضا بابایی، بهتر بنویسیم، چ ۲، قم: ادیان، ۱۳۹۱، ص ۱۲۳ تا ۱۲۵ و ۲۲۲.

۲. براساس آمار فرهنگ ظرفیت نحوی افعال فارسی،



کلیشه‌نما (کلیشه بی‌خطر؛ اما قاتل زیبانویسی!)؛ خوب، زیاد، عبارت است از، قشنگ، کردن، گفت و فرمود (در آغاز نقل قول‌ها) و ...

چکیده

تکیه کلام عبارتی است که گوینده، ناخودآگاه و از سر عادت و ناخواسته آن را در کلامش تکرار می‌کند و معنایی نیز از آن در نظر ندارد. تکیه کلام اختلالی گفتاری است.

کلیشه، خواهرخوانده تکیه کلام، عبارتی است پرتکرار که در جای واژه‌های دیگر می‌نشیند و معمولاً در غیر از معنای اصلی خود به کار می‌رود. کلیشه عموماً از طریق گرته‌برداری (معنایی و اصطلاحی و گاه ساختاری) وارد زبان شده است یا وام‌واژه است. منشأ کلیشه کم‌کوشی گویشوران زبان فارسی نیست؛ بلکه آن را بیشتر، مترجمان و قلم‌به‌دستان بی‌سواد و کاتبان اداری به وجود می‌آورند و رسانه‌ها آن را رواج می‌دهد. در این مقاله، ۶۳ کلیشه احصا شد که در سه گروه قرار گرفتند: پُرخطر، خطرناک، کم‌خطر و بی‌خطر (کلیشه‌نما).

به واژه‌های پرتکرار در متن‌های فارسی، کلیشه‌نما می‌گوییم. این واژه‌ها کلیشه نیستند؛ اما آفت زیبانویسی‌اند. کلیشه‌نماها در لبه پرتگاه کلیشه‌شدن قرار دارند.

در مبحث کلیشه، مهم این است که با خود کلمات کلیشه‌شده دشمن نیستیم؛ مگر اینکه اشکال دیگری غیر از کلیشه‌بودن داشته باشند. از نگاه کلیشه‌کشی، با کاربرد بی‌حساب آن‌ها در متن مخالفیم. با همین استدلال، یکی دو کلیشه نیز در متنی چندصد صفحه‌ای اشکال ندارد. نکته مهم دیگر اینکه باید مراقب باشیم هر واژه‌ای را به اتهام کلیشه‌بودن، طرد نکنیم. کلیشه‌یابی تخصص می‌خواهد.

سپاس

در راه نگارش این مقاله، به غیر از آثار مکتوبی

که به آن‌ها ارجاع داده‌ام، آموزه‌های آموزگارم، محمدمهدی باقری، مرا راهگشا بوده است. نیز از سیدفرشید سادات شریفی برای راهنمایی‌هایش متشکرم.

خواهش

این نوشتار، برآمده از آموزه‌های استادان یادشده است و حاصل تجربه ما در مؤسسه «ویراستاران». اگر ناپختگی‌هایی در آن دیدید یا منابعی برای تکمیل آن یافتید، حتماً به بنده اطلاع دهید تا با سپاس از شما، در تکمیل این نوشتار آن را به کار ببرم.^۱



1. heydarisani@gmail.com